

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّديقِ قَاطِمَةَ الرِّكْبَةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَجَبَائِكَ وَ أَصْفِيائِكَ الَّتِي
اُتَّجَبَتْهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ طَلَمَهَا وَ
اسْتَحَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ يَدْمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَ خَلِيلَةَ
صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَضَّلْ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا حَدِيجَةَ الْكُبْرَى صَلَاةً تُكْرَمُ
بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقَرَّرُ بِهَا أَعْيُنُ دُرِّيَّتِهَا وَ أُلْبَعُغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ
السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ.

کلام در منهج ثانی برای استدلال به آیه مبارکه بود که حاصل مطلب این بود که در روایت
عبد الاعلی عن ابي عبدالله(ع)، امام برای بیان استشهاد فرموده بودند به حسب این نقل
به همین آیه شریفه که «لا یكلف الله نفساً الا ما آتاها» که از این استشهاد استفاده
می‌شود «ما آتاها» به معنای ما بینها است و وقتی این چنین شد پس قهراً به تناسب حکم
و موضوع مراد از «ما» ی موصول هم دیگه مال و فعل یا جامع بین این‌ها نخواهد بود،
همان مقصود از آن تکلیف خواهد بود یا نه، جامع هست و این آتاها به مناسبت تعلقش به
هر موردی یک معنای ویژه پیدا می‌کند از این جهت حضرت بیان هم استفاده فرمودند
چون آتاها وقتی به جامع نسبت داده بشود به حسب مواردش فرق می‌کند. ایتیان کل شیء
بحسبه. بنابراین از این روایت استفاده می‌شود که یا آن معنای اول از آن معنای گذشته
مقصود هست در این آیه یا معنای اخیر و هر کدام باشد استدلال تمام است. در پاسخ به
این استدلال وجوهی گفته شده؛ وجه اول مطلبی است که از شیخ اعظم و غیر واحدی از
اعاظم استفاده می‌شود که این استشهاد امام سلام الله علیه با این که مقصود از آتاها،
أقدرها هم باشد و مقصود از «ما» هم فعل باشد سازگار است. چون حضرت این بیانی که
فرمودند «لا» چون بعد از این که سؤال کرد «و هل کلفوا المعرفة قال لا علی الله
البیان» این بیان بر تکلیف مقصود نیست یا معلوم نیست مقصود باشد که خدا این تکلیف
را بیان نکرده پس واجب نیست. نه، بلکه خدا بیان نفرموده آن خصوصیات معرفت را، آن
معرفت عالی که همراه فهم خصوصیات و درک خصوصیات واقعی باشد آن را بیان
نفرموده و وقتی خدا بیان نفرمود این مقدور انسان نیست، برای معمول بشر این مقدور
نیست و وقتی مقدور نبود خب تکلیف نداری چون خدا فرموده «لا یكلف الله نفساً الا
وسعها» و فرموده «لا یكلف الله نفساً الا ما آتاها ای أقدرها علیه» بنابراین این معرفت یک
فعلی است که مقدور نیست و فوق طاقت انسان است هر دو آیه دلالت می‌کند بر این که
تکلیف ندارد.

این جواب اول بود که لا بأس به این جواب لولا جواب ثانی که عرض می‌کنیم.

جواب ثانی این هست که اتفاقاً این روایت برخلاف مدعا ادل است تا مدعا. و از استشهاد

امام علیه می‌فهمیم که اصلاً مدلول این روایت براءت شرعیه نیست. حکم ظاهری عند الشک فی الاحکام نیست چون اگر مقصود این آیه شریفه این بود استدلال امام علیه السلام و استشهاد امام علیه السلام به این آیه تمام نبود چون سائل وقتی می‌گوید «هل کلفوا المعرفة» مقصود حکم واقعی است که آیا در دین خدای متعال این تکلیف را بر عهده ناس گذاشته که دنبال معرفت بروند یا نه. این از طرف سائل. از طرف امام علیه السلام هم امام مبین حکم واقعی است، امام که شک ندارد که براءت بخواهد جاری بکند و بفرماید لا، براساس که ما شک داریم براءت جاری می‌کنیم. استصحاب و براءت و این‌ها برای امام معنا ندارد. پس بنابراین امام فرمودند لا، این معرفت واجب نیست. این معرفت واجب نیست که فرمودند لا، یعنی به حسب حکم ظاهری یا به حسب حکم واقعی؟ خب ظاهرش این است که به حسب حکم واقعی واجب نیست. خب اگر به حسب حکم واقعی واجب نیست آن وقت دیگه استدلال به آیه‌ای که می‌گوید در طرف شک تکلیف نیست چه معنا دارد. پس همین نشان و دلیل است بر این که این آیه معنایش این نیست که در طرف شک بخواهد بگوید و کاری به براءت ندارد. استدلال ... پس بنابراین این روایت علی رغم این که بزرگانی استدلال کردند به این روایت برای منهج ثانی و این که به ضم این روایت می‌فهمیم که آیه استدلال به آیه تمام هست اتفاقاً این روایت برخلاف مقصود دلالت می‌کند که حتماً این آیه در مقام بیان است حکم ظاهری و براءت نیست و الا این استشهاد تمام نبود بلکه یک معنای دیگری خواهد داشت. آن معنای دیگر چیه؟ آن معنای دیگر یا همین اقدار و این‌ها است که قبلاً هم همین را ما استظهار کردیم و این را تقویت کردیم که ظاهر همین است از آیه مبارکه. و یا این است که تکالیف واقعی در جایی است که علم داشته باشیم و مشروط به علم است. جایی که علم نداریم تکلیف واقعاً نیست. پس این هم از بحث براءت باز خارج می‌شود. در طرف شک دیگه نمی‌شود بلکه وقتی که علم نداریم شرط تکلیف موجود نیست پس قطع به عدم تکلیف داریم.

سؤال: یعنی ... یعنی.

جواب: حالا اگر گفتیم تصویب اشکال ندارد این جا. بالاخره این دیگه نیست. حالا یا آن است، یا آن است. اگر آن را هم گفتیم تصویب است و اشکال دارد خب رفع ید باید از آن بکنیم.

این هم اشکال دوم که این اشکال اشکال اساسی و مهمی است.

سؤال: حاج آقا بیان خود ...

جواب: نه، آن می‌فرماید تکلیف شده‌اند؟/ می‌فرماید نه تکلیف نشده‌اند. چرا؟

سؤال: ...؟

جواب: نه. چون این غیر مقدور است. در حقیقت می‌خواهد این را بگوید چون این کار غیرمقدوری است، به امر غیرمقدور خدا تکلیف نمی‌کند. فلذا دیروز عرض کردیم بنابر این معنا از این روایت استفاده می‌شود که قدرت شرط تکلیف است نه شرط تنجز آن باشد اصلاً شرط تکلیف است. قدرت شرط تکلیف است فلذا آن قاعده چیز را هم گفتیم که بنابراین که این روایت این جور معنایش باشد آن فرمایش امام که احکام قانونیه شامل غیر قادرین هم می‌شود محل اشکال واقع می‌شود. که خب بله ثبوتاً اشکال ندارد این کلام و فرمایش ولی این روایت می‌گوید خدا تکلیف نمی‌کند.

سؤال: حاج آقا بعد از بیان خداوند ...

جواب: وقتی معرفت خدا مقدور شد پس تکلیف درست است دیگه، اشکالی ندارد.

سؤال: اگر با خود بیان معرفت مقدور است یعنی خدا معرفت را ایتاء می‌کند.

جواب: نه، نه این که تکویناً در نفوس معرفت ایتاء می‌کند یعنی به واسطه.... در کتابش، در بیاناتش به واسطه رسل، کتاب و امثال ذلک تبیین می‌کند.

سؤال: پس با همین بیان تکلیف می‌کند.

جواب: نه، نه تکلیف می‌کند. مثل این که الان اصول کافی مثلاً کتاب توحید صدوق بیان شده الان ما تکلیف داریم برویم یاد بگیریم آن‌ها را؟ معرفت پیدا بکنیم؟ بیان شده حالا بعد البیان ما تکلیف داریم یا نه تکلیف نداریم. خب آن جا برای کسانی که آن توفیق را پیدا می‌کنند ولی تکلیف نداریم حالا برویم این‌ها را یاد بگیریم. بیان شده.

سؤال: نباید باید آن وقت بفرماید «لایکلف الله الا».

جواب: چرا؟

سؤال: کأن این که خدا فقط در این صورت که بیان معرفت کند تکلیف می‌کند.

جواب: بله چون آن موقع است که قدرت پیدا می‌شود.

سؤال: پس تکلیف می‌شود دیگه. آن وقت شما از این ور می‌فرمایید که لازم نیست که ما به این نحو بگویم.

جواب: نه لازم نیست می‌گوید علی الله البیان، این چیزی است که.... و خدا هم کجا بیان فرموده آن مطالب عالیه را. مقدور نیست که، مقدور مردم نیست آن معرفت آن چنانی مقدور مردم نیست و لذا تکلیف ندارند. یعنی به عبارة آخری غیر از آن چهارده نفر کأن دیگران آن معرفت عالی را نمی‌توانند. آن‌ها نمی‌توانند فلذا تکلیف هم ندارند که بروند یاد بگیرند.

خب این هم اشکال دوم.

اشکال سوم این است که قد یقال که خیلی خب حالا فرض کنیم که این روایت از آن استفاده می‌کنیم که مراد از آتاها عبارت است از بیان ولی باز استدلال به این روایت برای برائت تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه می‌شود. چون روایت می‌فرماید خدا لایکلف الله الا آن جایی که بیان کرده باشد. اما نفرموده ایصال کرده باشد، بیان غیر از ایصال است. ما قبلاً که استدلال می‌کردیم می‌گفتیم «آتاها» یعنی ابلاغها اوصلها، بنابراین وقتی به عبد نرسید تکلیف ندارد. اما این روایت اگر بخواهد مستند ما باشد این معنای آتاها را اوصلها، ابلاغها، اعلمها نفرموده بلکه این است که بیان کرده. خب خدای متعال ما می‌دانیم همه احکام را بیان کرده. و لکن به ما نرسیده در اثر ظلم ظالمین و یا امور دیگر؛ امور طبیعی کتاب‌هایی بود مثلاً این‌ها را موربانه خورده یا خطی بوده این‌ها کم‌کم از بین رفته استنساخ نشده یا مثل همین مدینه العلم مرحوم صدوق که ظالمین اخفاء نکردند این تا زمان والد شیخ بهایی هم بوده و ایشان هم از آن مطلب نقل کرده، به دست بسیاری از بزرگان

رسیده، ابن طاووس از آن مطلب نقل می‌کند و هکذا. این کتاب متداولی بوده حالا از عجایب هم هست که چه جور شده یک مرتبه این کتاب از بین رفته. حالا این مرحوم آیت‌الله نجفی مرعشی نقل کردند که آقای آسید نورالدین که آمده بوده قم از اصفهان در آن قائله چیز، ایشان به من گفت بیا اصفهان به شما نشان می‌دهم ولی قبل از این که برگردد اصفهان، همین قم سخته کردند و فوت کردند. این هم از عجایب است البته قبولش. خب ایشان هم مثلاً مخفی کرده می‌دانسته کجاست. مخفی کرده به آقای نجفی بگوید بیا به شما نشان بدهم. خلاصه یک چیز عجیب و غریبی است این مسأله مدینه العلم صدوق. خب این بوده، شاید روایاتی در آن هست که احتمال می‌دهیم که الان به دست ما نرسیده.

پس بنابراین اگر ما در این مورد، در موردی که شک می‌کنیم بخواهیم به این آیه تمسک بکنیم بگویم این جا خدا بیان نفرموده پس نیست، شبهه مصداقیه است. چه می‌دانیم شاید هم بیان کرده به دست ما نرسیده. بنابراین ولو آیه دلالت بکند بر براءت عند عدم البیان بپذیریم این را به حکم این روایت اما لاینفع الاصولی و الفقیه، چون کل مورد که دست می‌گذارد شک دارد که این بیان شده یا بیان نشده. بله وصول نشده چون بعد الفحص است، اما بیان شده یا نشده را علم نداریم. بنابراین یک براءتی اثبات می‌شود که لاینفعنا. برای ما نافع نیست چون تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه است.

شبهه آن چیزی که در بعض ادله دیگر براءت ان شاءالله می‌آید مثلاً فرمود کل شیء مطلق حتی یرد فیه نهی.

سؤال: ضمیر ندارد آن جا.

جواب: بله؟

سؤال: این جا ضمیر دارد آتاها، به نفس برمی‌گردد. ولی آن جا یرد النهی.

جواب: بله برای مردم جعل کرده، برای هیروت که جعل نمی‌کند که. بیان می‌کند برای مردم، برای نفوس. ولی ایصال به آن‌ها شده یا نشده؟

آن جا هم دارد که «کل شیء مطلق حتی یرد فیه» آن جا هم همین اشکال گفته می‌شود که یرد فیه، خب شاید وَرَدَ، به دست ما نرسیده. فلذا تمسک به این دلیل «کل شیء مطلق حتی یرد فیه نهی» آن هم تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه‌اش هست.

سؤال: استاد روایت می‌گوید اداث ینالون به، می‌گوید ناس با این ادات نیل به معرفت پیدا می‌کنند. نیل به معرفت ...

جواب: ادات یعنی چی؟ یعنی آن درک بالا، یعنی آن فطرت خیلی بالا.

سؤال: خب دیگه ...

جواب: فرمود نه خدا نداده چنین چیزی را.

سؤال: خب پس چی را داده، پس چی خدا باید بدهد در مقابلش؟ علی الله البیان.

جواب: آن تمام شد. آن سؤال تمام شد سؤال جدیدی طرح کرده. آن یک سؤال بود تمام

شد بعد گفت قلْتُ.

سؤال: پس ...

جواب: بله آن سؤال تمام شد. آن یک سؤالی کرد گفت «هل جعل الناس اداةً ينالون به المعرفة» حضرت فرمودند نه. این تمام شد، حالا دو مرتبه «قلْتُ».

سؤال: نه دیگه ادامه این ...

جواب: همین قلْتُ فهل كَلَّفُوا المعرفة.

سؤال: یعنی حالا که ما نیل پیدا نمی‌کنیم آیا تکلیف شدیم بعد از عدم نیل؟ حضرت می‌فرماید لا على الله البيان.

جواب: بله، یعنی على الله چی؟ اقدار.

سؤال: یعنی بر خدا این است که به شما برساند.

جواب: چی را برساند؟

سؤال: همین

جواب: تکلیف را برساند؟

سؤال: معرفت...

جواب: پس آن می‌شود قدرت اگر آن جور معنا کنیم. حالا که داریم اشکال سوم را می‌کنیم بنابراین است که بگوییم تکلیف را برساند تا اشکال قبلی وارد نباشد. می‌گویم می‌پذیریم. می‌پذیریم که استدلال به این روایت.... بله این روایت دارد برائت را می‌گوید اما اشکال این است که یک برائتی را دارد می‌گوید، در یک موضوعی دارد اثبات برائت می‌کند که لاینفع الاصولی او الفقیه. چون می‌گوید آن جایی که بیان از طرف خدا متعال نیست تکلیف ندارد. این را دارد می‌گوید. خب هر موردی که ما دست می‌گذاریم احتمال می‌دهیم از طرف خدا بیان باشد ولی لم یبلغنا، لم یوصلنا. احتمال این جوری می‌دهیم.

سؤال: ... این همان ایصال است و الا معنا ندارد.

جواب: حالا ببینیم یکی یکی حالا ببینیم. حالا فعلاً اشکال را داریم نقل می‌کنیم بیان اشکال داریم می‌کنیم ببینیم جواب دارد یا ندارد.

پس این هم اشکال سومی است که در مقام شده نظیر همان اشکالی که در «کل شیء مطلق حتی یرد فیہ النهی» می‌شود.

خب از این اشکال به دو وجه می‌شود تخلص کرد؛

وجه اول مطلبی است که در آن جا هم گفته می‌شود، این جا هم گفته بشود که درسته بیان غیر از ایصال است. اما در عین حال ما بحث منقح موضوع داریم. و این جا استصحاب می‌کنیم می‌گوییم که این وجوب محتمل در این جا، یا حرمت محتمله در این جا

نمی‌دانیم شارع بیان کرده آن را یا بیان نکرده. خب یک وقتی که بیانش نکرده بوده. این‌ها حادث هستند دیگه، امور حادثه است، پس مسبوق به عدم است، ازلی و ابدی که نیستند. ازلی که نیستند. پس یک زمانی جعل نشده بوده، بیان نشده بوده اصلاً. الان آیا این بیان شده یا بیان نشده؟ استصحاب می‌کنیم که بیان نشده. وقتی بیان نشد موضوع درست می‌شود برای آیه. به ضم استصحاب منقح موضوع، موضوع برای این آیه درست می‌شود که پس این تکلیفی است که بیان نشده. وقتی بیان نشد آیه می‌فرماید که خدا این تکلیف را برداشته و نداده. کما این که آن جا هم همین حرف زده می‌شود. آن جا هم گفته می‌شود نمی‌دانیم نهی‌ای وارد شده یا نه، استصحاب عدم ورود نهی می‌کنیم. این هم استصحاب در شبهات حکمیه نیست که کسی بگوید ما استصحاب در شبهات حکمیه را قبول نداریم. این استصحاب یک عمل خارجی است، یک کار خارجی است، یک پدیده خارجی است. بیان کردن خدای متعال یک حکم شرعی که نیست. خب اصل بیان کردن را می‌خواهیم بگوئیم. این یک کاری است، یک فعلی است از خدا سر زده یا سر نزده. خب می‌گوئیم که این تبیین نشده، این موضوعی است که نمی‌دانیم محقق شده یا نه، می‌گوئیم محقق نشده. این یک جواب.

خب این جا حالا یک إن قلت و قلتی هست که خب اگر شما... کسی إن قلت کند که اگر بنا است با اصل منقح موضوع بیاید کاری بکنید، با استصحاب می‌خواهید کاری بکنید خب دیگه چه احتیاجی به این آیه شریفه داریم، خب بیان نشده دیگه. وقتی بیان نشد دیگه ما حالت انتظاره‌ای برای ما باقی نمی‌ماند تا حالا تازه بخواهیم به آیه بیایم تمسک کنیم بگوئیم ما راحت هستیم. خود شارع دارد با استصحاب ما را متعبد می‌کند که این جا بیانی برای حکم نیست. خب وقتی می‌گوید بیانی بر حکم نیست پس عقل هم می‌گوید چی. وقتی بیانی بر حکم نباشد عقاب بر آن قبیح است دیگه.

جواب از این إن قلت ممکن است این جور داده بشود که منافاتی ندارد که وقتی یک چیزی را شارع بر آن تبعد می‌کند این هم موضوع حکم عقل درست بشود هم موضوع حکم شرع درست بشود بنابر این که اشکالی ندارد تصادق برائت عقلیه و شرعیه در یک جا. مگر ما در موضوعات دیگه، احکام دیگه که مشکوک است کنار هم نیستند برائت شرعیه و عقلیه. خب هم برائت عقلی دارد، هم برائت شرعی دارد. خب این جا هم همین جور است. درسته وقتی شارع تبعد کرد به این که من بیان نکردم، به نفس این حکم عقل می‌آید می‌گوید عقاب دیگه قبیح است. بلکه این جا از آن قضیه ثانیه است که اقبیح گفتیم هست. مع تعیده بعدم بیانه، خودش دارد تبعد می‌کند که من بیان نکردم، بخواهد عقاب بکند این اقبیح است از آن جایی که نه، خودش حرفی نزده ولی به حسب واقع بیانی نیست. آن جا قبح عقاب بلایان است، این جا عقاب است مع بیانه و تعیده به این که من بیان ندارم. خب این اقبیح است. ولی در عین حال اشکالی ندارد که همین موضوع حکم شرع هم بشود این روایت و حالا اگر کسی به همان بیاناتی که گفتیم... این اولاً و ثانیاً خب عرض کردیم دیروز یا پریروز عرض کردیم که جعل برائت شرعیه این برای این است که کسی که برائت عقلیه را لایعمل به. مثل آقای صدر یا دغدغه دارد. شارع برای این که خیال‌ها را راحت بکند برای آن کسانی که آن‌ها اصلاً قبول ندارند یا دغدغه دارند، تردید دارند. خب برائت شرعیه را هم جعل می‌کند تا خیال‌ها راحت باشد. بنابراین اشکالی نیست. این جواب اول.

جواب ثانی این است که ...

سؤال: اصلش مثبت نیست؟

جواب: نه.

سؤال: چون ما باید احراز کرده باشیم یعنی موضوع ما برای حکم غیر عدم البیان است. احراز عدم البیان است. عدم احراز البیان را ما بگویم مثل همان مقام کَرِّیت و حکم به کَرِّیت الموجود.

جواب: نه ببینید تکلیفی که بیان نشده باشد. حالا این جا این وجوب محتمل ما است. این وصف بیان.... وصف هم به حیث وصفیتش نمی‌خواهیم بگویم. تکلیف باشد بیان نشده باشد، نه تکلیفی که بیان نشده است. اگر این آیه بخواهد برای تکلیفی که بیان نشده است با این وصف باشد بله می‌شود مثبت. اما نه، تکلیف باشد، بیان هم نباشد برای آن، همین. نه اتصاف، نه بلکه مثل وجود این دو تا. همان شرطی که در موضوعات مرکبه می‌کنیم که یکی بالوجدان می‌خواهد بشود یکی بالاصل می‌خواهد باشد آن جا اتصاف اگر باشد مثبت می‌شود. اما اگر نه، این باشد آن هم باشد، تقارن باشد خب این بیش از این که نمی‌گوید آیه شریفه.

سؤال: پس ظاهرش وصفی نیست؟

جواب: نه، تکلیفی که.... آن را هم می‌شود گفت ولی نه، تکلیف که بیان نداشته باشد. تکلیف باشد بیان هم برای آن نباشد. خدا رحمت شیخنا الاستاد آقای تبریزی؛ آقای آشیخ جواد قدس سره ایشان در این مسأله نماز جماعت که اقتداء می‌کند نمی‌داند امام از رکوع بلند شده یا بلند نشده. خب می‌تواند بگوید قبل از این که من تکبیر بگویم یا وقتی داشتم می‌گفتم راکع بود، استصحاب می‌کند بقاء رکوع خودش را تا وقتی خودش راکع شده. پس ادراک الامام را در رکوعش. ایشان همان جا این طور می‌فرمودند که بله آن که ما از ادله استفاده می‌کنیم این اشکال ندارد، این استصحاب درست است. با استصحاب می‌تواند بگوید من امام را درک کردم. چون باید امام راکع باشد، تو رکوع کنی امام هم راکع باشد. من رکوع کردم بالوجدان است، امام هم راکع است، بالاصل است. روایت فرموده «إذا رکعت و کان الامام راکعاً فقد ادرکت» خب من که خودم رکوع کردم بالوجدان دارم می‌بینم. امام هم راکع است اصل دارد به من می‌گوید پس بنابراین موضوع قد ادرکت با ضم وجدان به اصل درست می‌شود. این را بالای منبر ایشان می‌فرمود توی درس اصول‌شان. حالا این جا هم به این شکل می‌توانیم حل اشکال کنیم.

جواب دوم این است که این بیانی که این جا هست قرینه داریم که بیان واقعی غیرموصول نیست بلکه مقصود همان است که در قاعده قبح عقاب بلایان گفته می‌شود. در قاعده قبح عقاب بلایان آن جا یعنی قبیح است عقاب بدون بیان واقعی یا بدون بیان واصل؟ آن که عقل می‌فهمد همین بیان واصل است. اما بیان واقع گفته باشد ولی عقل خبر از آن نداشته باشد این عقل آن جا هم می‌گوید قبیح است. پس بنابراین به قرینه این که ... حالا اگر این روایت را هم آمدم از آن معنا کردیم. اگر این روایت را اقدار معنا کردیم که خیلی روشن است. آن بیان واقعی که اقدار درست نمی‌کند که. اگر آمدم نه خواستیم برای برائت استدلال بکنیم این هم به تناسب حکم و موضوع و این که آن چه در عقول فهمیده می‌شود این است که برای تکلیف وصول لازم است و یا واقع لازم نیست ممکن است بگویم که معنای این بیان یعنی همین واصل شده. حالا علاوه بر این که اگر کسی در این تأمل داشته باشد این است که اصلاً بیان بدون وصول صادق است؟ اگر یک کسی

قانونی جعل بکند اما این را منتشر نکند، ابلاغ نکند این درست است که بگوییم بیان کرده برای من. بیان برای شخص وقتی است که به او تفهیم بکند، به او ایصال بکند، به او ابلاغ بکند. این هم کسی ممکن است که این جور جواب بدهد که لابد آقای چیز...

سؤال: بیان به معنای بلاغ است.

جواب: بیان یعنی روشن کردن. این روشن کردن لایتحقق الا بالبلاغ است. نه این که به معنای بلاغ است. لازم‌هاش است، یعنی بدون بلاغ چه جور روشن شد. آشکار کردن، بیان یعنی آشکار کردن. اگر این را ابلاغ نکنی به شخص این چه جور برای او آشکار کرده.

بله مگر کسی بگوید که از این بیاناتی که در لسان شارع وارد شده کتاباً و سنتاً، مقصود از این بیان این نیست که لکل شخص بیان بشود. یعنی به طرق العادیة گفته بشود، یعنی در معرض گذاشته بشود. و خدای متعال خب ممکن است در معرض گذاشته و لکن به واسطه حوادث و ظالمین به ما نرسیده. آن جا هم خدا بیان فرموده، آن‌ها جلوی آن را گرفتند.

اگر بیان را این جور معنا کنیم که بعید هم نیست این جور معنای بیان باشد که قرآن هم که می‌فرماید او بیان کرده است و این‌ها «قد تبین الرشد من الغی» این‌ها همه به همین معنا بعید نیست باشد.

سؤال: معنای حد وسطی هم می‌شود باشد دیگه. برای کسانی که اگر ... لازم نیست به گوش‌شان برسد یعنی یک چیزی بینابین، نه باید به گوش او برساند، نه این که بگوید مطلقاً به هر کسی که محال است به او برسد. بیان است ولو به گوش کسی نرسیده اما برای کسانی که ...

جواب: محال ذاتی یا محال به حوادث؟

سؤال: محال به حوادث. یعنی برای کسانی که اگر فحص کنند می‌رسند بیان است ولو هنوز به گوش‌شان نرسیده باشد. یک معنای بینابین می‌شود. بگوییم بیان یعنی این یعنی همین که فی مظانث قرار می‌دهند و آن‌ها برای چه کسانی است؟ برای کسانی است که اگر بخواهند بررسی کنند به آن می‌رسند.

جواب: خب حالا این هم قرینه می‌خواهد که این جوری بگوییم. حالا این هم یک احتمالی است که شما می‌فرمایید که یک امر بینابینی بگویند.

علی‌ای حال این جور جواب‌ها هم ممکن است این جا داده بشود و لکن این‌ها چون خیلی واضح نیست لایعتمد علیه. آن جواب اصیل و مهم این است که همان جواب اولی را بدهیم اگر پذیرفتیم و الا بنابر اشکال اول و ثانی که اصلاً نمی‌پذیریم. این آیه مربوط به مقام باشد.

سؤال: فضای آن روایت که سؤال کننده می‌آید می‌پرسد بعد امام می‌گوید علی الله البیان از خود فضا و الا اگر مثلاً طرف بیان به این معنا بود که خدا حکم کرده باشد. باز ممکن است این سؤال توی ذهن او بزند که خب پس خدا که کرده حالا... می‌خواهم بگویم این ایصال انگار این جا مفروض است گرچه این جا بیان یعنی ایصال.

جواب: نه اگر قدرت باشد درست. ولی دیگه آن را برائت نمی‌شود استدلال کرد. اگر به معنای قدرت گرفتیم دیگه ربطی به برائت پیدا نمی‌کند.

سؤال: بیانی هم که شما مفروض می‌فرمایید آن فردی که ایصال باشد همان در مظان مراد فرمودید دیگه.

جواب: بله؟

سؤال: یک فرق این است که در واقع بیان کرده باشند ولی....

جواب: نه در مظان نیست.

سؤال: این ظلم ظالمین و این‌ها نرسیده باشد.

جواب: مظانی که می‌رسد به آن.

سؤال: خب همین.

جواب: ایصال یعنی این. یعنی اگر برود وسائل را نگاه کند یا کافی و این‌ها یا کتب حدیث را نگاه کند می‌فهمد. قرآن را نگاه کند می‌فهمد.

سؤال: حرف این است که این که در گوشم بگویم که معلوم است مراد نیست.

جواب: نه آن که نیست.

سؤال: پس این بیناین می‌شود.

جواب: نه آن بیناین ما با بیناین ایشان فرق می‌کند.

سؤال: یعنی در مظان...

جواب: بیناینی که ما می‌گوییم همین است که یعنی در... همین ایصالی که شما می‌گویید، بیانی که شما می‌گویید همین است که یعنی در هر عصری در آن منابعی که مقدور است رجوع به آن‌ها برای اشخاص بالفحص بیان شده باشد. در آن منابع مقدوره. در کتاب خدا هست، در احادیثی که آن زمان هم مقدور است آن باشد. دیگه مازاد بر این معلوم است مقصود نیست که حالا در گوش او بیاید جبرائیل در گوش او بگوید یا در گوش هر کسی گفته بشود. این نیست.

اما آیا اگر نه، همان به طرق عادی فرموده، اول کار که فرموده این در طول زمان حوادث باعث شده که حالا نمی‌رسد. این هم در معرض قرار داده بود حالا یا ظالمی جلوی او را گرفته یا حوادثی آمده جلوی او را گرفته. این هم بیان پس صادق است؟

سؤال: ... باز هم می‌شود تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه.

جواب: بله. مگر با استصحاب درستش کنیم.

سؤال: دو فرض شد دیگه الان. یک فرض این شد که بیان بکند، در مظان در عصر اول منتها بعد به واسطه ظلم ظالمین مخفی بشود....

جواب: حالا اجازه بدهید من یک کلمه بگویم دیگه بحث تمام شد.

وصلی الله علی محمد و آل محمد.